

مجموعه کتابهای برندهٔ تندیس طلایی «معرفت»
دفتر یازدهم

اندیشه مستوروی

دیدگاه‌های فلسفی
استاد غلامحسین دینانی

تحقیق و تدوین:
استادعلی منصوری لاریجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه کتاب‌های برنامه تلویزیونی «معرفت»
دفتر یازدهم

اندیشه
سردرودگی

دیدگاه‌های فلسفی
استاد خلد حسین دینانی

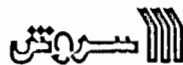
تحقیق و تدوین:
اسماعیل منصوری لاریجانی

سروش

تهران | ۱۳۹۹

شماره ترتیب انتشار: ۱۷۹۱

- سرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - | _____ |
- | _____ | EbrahimiDinani, Gholam-Hossain
- عنوان و نام پدیدآور: اندیشه سهروردی: دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین دینانی / | _____ |
- | _____ | |تحقیق و تدوین: اسماعیل منصوری لاریجانی. |
- | _____ | |مشخصات نشر: تهران: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش، ۱۳۹۹. |
- | _____ | |مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص. |
- | _____ | |فروست: مجموعه کتاب‌های برنامه تلویزیونی معرفت: دفتر یازدهم. |
- | _____ | |صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش: شماره ترتیب انتشار: ۱۷۹۱. |
- | _____ | |شابک: ۳-۱۶۹۳-۱۲-۹۶۴-۹۷۸ | ۳۵۰,۰۰۰ ریال |وضعیت فهرست نویسی: فیبا |
- | _____ | |یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۵۷ - ۱۵۸. | یادداشت: نمایه. |
- | _____ | |عنوان دیگر: دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین دینانی |
- | _____ | |موضوع: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - - مصاحبه‌ها |
- | _____ | |موضوع: سهروردی، یحیی بن حبش، ۴۵۴۹ - ۵۸۷ ق -- نقد و تفسیر. |
- | _____ | |موضوع: فیلسوفان اسلامی | - |موضوع: Islamic Philosophers |
- | _____ | |موضوع: اشراق (فلسفه) | - |موضوع: Ishraqiyah |
- | _____ | |شناسه افزوده: منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ - ، مصاحبه‌گرا |
- | _____ | |شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش |
- | _____ | |رده‌بندی کنگره: BBR ۱۳۰۳ | رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱ |
- | _____ | |شماره کتاب شناسی ملی: ۶۱۳۷۳۰۸ |



انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

اندیشه سهروردی - معرفت ۱۱

- | _____ | |دیدگاه‌های فلسفی استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی |
- | _____ | |تحقیق و تدوین: اسماعیل منصوری لاریجانی |
- | _____ | |ویراستار: پروانه بیات |طراح جلد: سعید ملک |
- | _____ | |چاپ اول: ۱۳۹۹ | قیمت: ۳۵۰,۰۰۰ ریال | شابک: ۳-۱۶۹۳-۱۲-۹۶۴-۹۷۸ - |
- | _____ | |این کتاب در هزار نسخه در چاپخانه انتشارات سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد. |
- | _____ | |تهران، خیابان استاد شهید مطهری، تقاطع خیابان شهید دکتر مفتاح، ساختمان سروش |
- | _____ | |مرکز پخش: ۱۰۶۱۰۳۱۸۸-۶۶۴۹۳۶۲۲ | سامانه پیامکی: ۳۵۶۰۵۳۰۰ |
- | _____ | |www.sorushpub.com | همه حقوق محفوظ است. |

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	گفت‌وگوی اول؛ اندیشه سهروردی
۲۹	گفت‌وگوی دوم؛ جایگاه حکمت
۴۱	گفت‌وگوی سوم؛ منشأ حکمت
۵۵	گفت‌وگوی چهارم؛ داستان خفاش و حرباء
۷۱	گفت‌وگوی پنجم؛ نور در پرتونامه
۸۹	گفت‌وگوی ششم؛ حقیقت انوار
۱۰۵	گفت‌وگوی هفتم؛ فلسفه نور
۱۲۱	گفت‌وگوی هشتم؛ معیار لذت و الم
۱۳۳	گفت‌وگوی نهم؛ انسان‌شناسی
۱۴۵	فهرست آیات
۱۴۷	فهرست روایات و ادعیه
۱۴۸	اشعار (به ترتیب مطرح شدن در گفت‌وگوها)
۱۵۷	فهرست منابع
۱۵۹	منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۶۴	نمایه

مقدمه

شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی در ۵۴۹ هـ ق در قریه سهرورد، نزدیک زنجان، متولد شد. سهرورد، روستایی است که در قدیم مسکن کشاورزان دانشمند بود و سکنه آن روستا به علم و دانش علاقه داشتند و با اینکه زراعت می‌کردند، فرزندان خود را به مکتب می‌فرستادند تا درس بخوانند.

شهاب‌الدین بعد از اینکه خواندن و نوشتن آموخت، پدرش او را به مراغه (که آن موقع از شهرهای بزرگ بود و چند سال بعد از آن تاریخ، خواجه نصیرالدین طوسی زیج معروف مراغه را به دستور هلاکوخان در آن ساخت) فرستاد.

شهاب‌الدین سهروردی مقدمات علوم را در مراغه، نزد مجدالدین جیلی، فرا گرفت و پس از آن، عازم اصفهان شد. در آن زمان، در اصفهان دانشمندی به نام ظهیرالدین قاری تدریس می‌کرد. شهاب‌الدین سهروردی همه علوم آن زمان را نزد وی فرا گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل علم و تلمذ نزد استادان بی‌نیاز شد. شهاب‌الدین سهروردی ضمن تحصیل چنین استنباط کرده بود که موجودات دنیا از نور به وجود آمده‌اند و انوار به یکدیگر می‌تابند، و آن تابش متقابل را اشراق خواند و به همین دلیل، لقب «شیخ اشراق» را یافت.

او می‌گفت جهان جز نور نیست که یکی بر دیگری می‌تابد و بنابراین،

جهان جز اشراق نیست. بعضی از نورها قوی، بعضی ضعیف، پاره‌ای رقیق، و برخی متراکم هستند. همان‌گونه که نورهای قوی بر نورهای ضعیف می‌تابد، نورهای ضعیف هم به‌سوی انوار قوی تابش دارند. حتی کوه هم نور دارد، اما نوری متراکم. و ظلمت هم نور است، اما نوری متکاشف. در جهان چیزی نیست که نور نباشد و به نور دیگر نتابد. انسان هم که از موجودات جهان است، از نور است و به دیگران می‌تابد و نورهای دیگران نیز به او می‌تابند. به‌مناسبت این نور که از انسان به دیگران تابیده می‌شود، انسان فیاض است و می‌تواند به دیگران سود برساند و از نور دیگران روشن شود.

سهروردی پس از تحصیل علم، برای شناخت نظریه خود درباره حکمت اشراق، شروع به نوشتن کتاب حکمت‌الاشراق کرد. شیخ کتاب را یک‌مرتبه ننوشت. مسافرت‌ها و نوشتن رساله بحری درباره مسائل مختلف حکمت، مانع از این می‌شد که سهروردی نوشتن کتاب حکمت‌الاشراق را به اتمام برساند.

از شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی، پنجاه رساله و کتاب در دست است که از مهم‌ترین آن‌ها، حکمت‌الاشراق است. چون اصول و فروع نظریه او در این کتاب است. سهروردی بعد از خاتمه تحصیل، از اصفهان خارج شد و در شهرهای ایران به گردش پرداخت. بعضی از علما و دانشمندان و صوفیان شهرها از شنیدن نظریه وی حیرت می‌کردند و سپس حیرتشان مبدل به دشمنی می‌گردید. تا آنکه بالاخره شهاب‌الدین سهروردی به روم رفت و از آنجا راه شام را در پیش گرفت. پادشاه شام، صلاح‌الدین ایوبی، در آن زمان تازه بر مسیحیان و کفار غلبه کرده و توانسته بود سلطنت کفار را در کنعان براندازد و حکومت حلب را به پسرش، ملک ظاهر، واگذار کند.

ملک ظاهر مرد فاضلی بود که دوست داشت با عرفا و دانشمندان معاشرت کند. بعد از اینکه سهروردی وارد حلب شد، از وی دعوت کرد نزد او برود. سهروردی نزد ملک ظاهر رفت و پسر صلاح‌الدین ایوبی با او صحبت کرد. در همان جلسه اول فریفته صحبت و نظریه وی شد و از او خواست که در حلب سکونت کند.

سهروردی در حلب، نوشتن حکمت‌الاشراق را از سر گرفت و پیش از خاتمه گرفتن کتاب، رونوشت بعضی از قسمت‌های کتاب را میان علمای حلب و دمشق تقسیم کرد تا نظریه خود را برای علمای شام تشریح کند. علمای شام نمی‌فهمیدند که سهروردی (که هنوز مردی جوان بود) چه می‌گوید و به محبوبیت و احترامش نزد ملک ظاهر رشک ورزیدند. سهروردی در نظر علمای شام مردی بیگانه بود، به‌ویژه آنکه شیعی مذهب نیز بود. دشمنی علما با شیخ‌الاشراق به جایی رسید که او را مرتد و مستوجب قتل خواندند و از ملک ظاهر خواستند سهروردی را به قتل برساند، اما ملک ظاهر گفت: او نه مدعی نبوت است، نه دین اسلام را انکار می‌کند، من چگونه چنین فردی را به قتل برسانم؟ علمای حلب و دمشق گفتند: هرکس که دعوی مسلمانی می‌کند، اگر چیزی بگوید یا بنویسد که برخلاف دین اسلام باشد، باید به قتل برسد!

خداوند در قرآن آشکارا فرموده است که انسان را از خاک آفرید و آنگاه خاک به نطفه، نطفه به علقه و علقه به مضغه مبدل گردید و این تحولات و تغییرات در بطن یا رحم زن تکوین یافت و آنگاه انسان از شکم زن خارج شد، ولی این مرد می‌گوید که انسان هم مثل دیگر موجودات جهان از نور به وجود آمده و خود نور است و تابش دارد و نورهایی که از انسان‌ها به هم می‌تابد، اشراق است.

ملک ظاهر به سهروردی گفت: اینان می‌گویند که خداوند در قرآن فرموده که انسان از خاک آفریده و آن خاک نطفه شده و نطفه مبدل به علقه گردیده است، تو در این خصوص چه می‌گویی؟ سهروردی گفت: این موضوع درست است، ولی خاک عبارت است از نور متراکم و متکاشف. خداوند در قرآن به دفعات اشاره به نور انسان می‌کند و از جمله می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ...»^۱. در این آیه خداوند با صراحت از نور انسان صحبت کرده و البته آن نور روشنایی اعمال نیک مردها و زن‌های مؤمن است و بالاخره نوری است که از انسان می‌تابد و در همان سوره می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا... وَ غُرِّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَجَلَّ»^۲. آیا این آیات خدا دلیل بر این نیست که از انسان نور می‌تابد و آیا من چیزی برخلاف خدا و قرآن گفته‌ام؟ اما علمای دمشق و حلب متقاعد نشدند و به صلاح‌الدین ایوبی، پادشاه سوریه و مصر و پدر ملک ظاهر، متوسل شدند و از او خواستند که سهروردی را به قتل برساند. صلاح‌الدین به دست همان ملک ظاهر، شیخ اشراق را در سی و هشت سالگی در حلب به قتل رسانید (۵۸۷ هجری). شیخ اشراق یا سهروردی کسی است که مکتب فلسفی اشراق را در ایران مفتوح کرد و بعد از مرگش، این مکتب فلسفی وسعت یافت و با اینکه وی شیعه‌مذهب بود، بعضی از طرف‌داران سنت و جماعت نظریه فلسفی او را پذیرفتند.

۱. حدید ۱۲. «روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببینی که نورشان پیشاپیش و در سمت راستشان می‌رود. در آن روز...»

۲. همان / ۱۳ و ۱۴. «روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گویند: به دنیا بازگردید و از آنجا نور بطلبید... و شیطان فریبنده شما را غافل و مغرور گردانید.»

نظریه فلسفی سهروردی را، که در اواخر قرن ششم مطرح شده است، امروز ما که در قرن بیست و یکم میلادی زندگی می‌کنیم، می‌فهمیم. چون ما می‌دانیم که هرچه در جهان وجود دارد، انرژی است که به صورت امواج و انوار است و انرژی وقتی متراکم می‌شود، به شکل ماده درمی‌آید و وقتی که رقیق است، شکل انوار یا امواج را دارد و واقعیت آن «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ است.

اگر ما امروز قائل هستیم که هرچه در جهان وجود دارد، غیر از نور یا امواج (که هر دو یکی است) نیست، برای این است که از نظریات و اکتشافات علمی قرن نوزدهم و بیستم استفاده می‌کنیم. اما در آن زمان برای علما و دانشمندان آن دوره، پذیرفتن آن مشکل به نظر می‌رسید. این افتخار نصیب ما شد تا بتوانیم در این نوشتار به زوایای اندیشه شیخ اشراق در محضر استاد دکتر دینانی پردازیم که امیدواریم مورد پذیرش خوانندگان گرامی و روح بلند آن بزرگوار باشد.

اسماعیل منصوری لاریجانی

گفت و گوی اول

اندیشه سهروردی

□ دکتر لاریجانی:

عجب روی پرِ پارسا داری ای دوست جمال عالم آرا داری ای دوست
هزاران دیده محو یک فروغت تماشا را تماشا داری ای دوست
به زندگی نامه، افکار و آثار شیخ شهاب الدین سهروردی، پایه گذار حکمت
اشراقی، می پردازیم. استاد کتاب شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی را
هم نوشته و به طور کامل به لایه های پنهان اندیشه این شخصیت پرداخته اند.
البته، هنوز هم شخصیت ایشان پنهان است. بفرمایید تعریف حکمت چیست
و چه فرقی با علم دارد؟ به لحاظ تاریخی، خاستگاه حکمت چیست؟
دکتر دینانی: سهروردی، که حکیمی ژرف نگر و مبتکر است، چندان
شناخته شده نیست. البته، به تازگی به وی توجهی شده است. هم اکنون
۸۵۰ سال از شهادتش می گذرد، ولی آثار وی کمتر خوانده شده است.
در حال حاضر، کتاب های هزار سال پیش شیخ الرئیس ابوعلی سینا، جزء
کتاب های درسی است. کتاب های صدر المتألهین به نسبت خوانده
شده و اسفار، جزء کتاب درسی بوده است. سهروردی در قرن ششم
می زیسته، ولی تا به حال حکمت الاشراق او جزء کتاب درسی نبوده و
کمتر به آن توجه شده و فقط کلماتش نقل قول شده است، مثل ملاصدرا
که کلماتش را نقل می کنند. کسی که آثار این فیلسوف و حکیم

عالی مقام را (که نه تنها حکمت الاشراق، بلکه آثار دیگری هم به فارسی هم به عربی نوشته است) بررسی کند، کم است. در طول حدود نهصد سال، تنها سه کتاب درباره سهروردی نوشته شده است که دو کتاب آن، درباره شرح آثارش است، مثل قطب الدین شیرازی یا شهرزوری، که شارح حکمت الاشراق است. البته آن‌ها هم شرح‌های چندان خوبی نبودند. به نظر من، با اینکه آن‌ها خیلی از مشکلات را حل کرده‌اند، به نکته‌های ظریف اشراق سهروردی دست نیافته‌اند. کتاب انواریه را فردی به نام هروی نوشته که در هند زندگی می‌کرده است، ولی آن هم چندان عمیق نیست. در طول نهصد سال، تنها کسی که از همه بهتر آثار سهروردی را خوانده، ملاصدراست. ملاصدرا آثار سهروردی را به‌طور عمیق خوانده و تعلیقه‌ای بر حکمت الاشراق داشته است که مواردی اختلاف نظر دارد، یا موافق است یا مخالف. همان تعلیقه کوچکی که او بر حکمت الاشراق دارد، بهترین اثر درباره سهروردی و انصافاً عمیق است. سهروردی مظلوم است، همان‌طور که در حیاتش مظلوم بود و شهید شد. شیخ اشراق در سی و هشت سالگی (بعضی‌ها هم سی و شش سالگی گفته‌اند) در شهر حلب سوریه به شهادت رسید که هنوز هم به او شیخ مقتول می‌گویند نه شیخ شهید. البته نمی‌دانم چرا. چون مقتول به آن می‌گویند که گناهی از او برآید. شیخ در راه خداوند و حکمت الهی شهید شد.

سهروردی از حکمت سخن می‌گوید. البته، اسم کتابش هم حکمت الاشراق است. همه اندیشه‌های اشراق در این کتاب گرد آمده است. او کلمه فلسفه را کمتر به کار برده، ولی بیشتر از حکمت صحبت کرده است. گاهی ما از حکمت، فلسفه، حکیم و فیلسوف صحبت می‌کنیم. این واژه‌ها بسیار به هم نزدیک هستند. فیلسوف

معمولاً حکیم است. حکیم هم معمولاً فیلسوف است، ولی چیزی در حکمت است که در فلسفه نیست. حکمت کلمه اسلامی است. در قرآن هم آمده: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»^۱. کتابی است با آیاتی استوار و روشن ...

□ «مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۲ و «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^۳. خداوند را هوالحکیم می‌گویند، ولی فیلسوف نمی‌گویند.

پس این واژه، واژه قرآنی و اصطلاح اسلامی است. فلسفه، واژه یونانی است و دراصل اسلامی نیست. اصل یونانی‌اش هم فیلسوفیا بوده است. کلمه سوفیا یعنی حکمت و مسائل عقلی، مسائل عمیق عقلانی. فیلو یعنی کسی که حکمت را دوست دارد. سقراط حکیم و فیلسوف بود. البته، می‌توانیم بگوییم: پدر فلاسفه. پیش از سقراط هم فلاسفه‌ای بوده‌اند، ولی از نظر ما سقراط مهم‌ترین آن‌هاست. او خود را فیلسوفیا نامید، یعنی من دوستدار حکمت هستم. گفت: من حکیم نیستم، ولی حکمت را دوست دارم. و خود این معنایی دارد که چرا خود را دوستدار حکمت خواند و حکیم نخواند. گویی می‌خواست بگوید که حکمت پایان ندارد و باید دوستدار حکمت بود و نیز گویی می‌خواست بگوید که با دوست داشتن حکمت است که می‌شود حکیم شد. اگر کسی حکمت و فلسفه را دوست نداشته باشد، نمی‌تواند فیلسوف یا حکیم شود. حکمت واژه اسلامی و قرآنی است. فلسفه تعقل است. تعقل در چه؟ همه آدم‌ها اهل تعقل هستند. هر آدمی که عقل داشته باشد، تعقل می‌کند. فلسفه تعقل در بنیادی‌ترین مسائل هستی است. زمانی شما در امور زندگی تعقل می‌کنی که زندگی عقلانی داشته باشی. هر آدمی باید عقلانی زندگی کند و با عقلش عمل می‌کند. این

۱. هود/۱.

۲. بقره/۲۶۹. «به هر که حکمت عطا شده، نیکی فراوان داده شده.»

۳. لقمان/۱۲. «و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم.»

عقل معاش است. عقل زندگی، هم عقل است. عقل علمی، عقل ریاضی، عقل محاسبات، عقل اقتصادی، عقل سیاسی و ... این‌ها عقل هستند، اما فلسفه عقلی است که به مسائل بنیادی هستی می‌رسد. درواقع، هستی‌شناسی می‌کند یا می‌خواهد به انجام و آغاز برسد یا می‌خواهد معنی زندگی را بفهمد. این مسائل بسیار بنیادی است. فلاسفه معمولاً به این مسائل می‌پردازند و در این مسائل تعقل می‌کنند، این فلسفه است. حکمت هم همین است. متتها در حکمت چیزی اضافه در نظر گرفته می‌شود. حکمت هم تعقل و ژرف‌نگری در بنیادی‌ترین مسائل هستی است هم مبدأ و معاد و معنی زندگی و ژرف‌نگری در ماهیت انسان، اما با یک اتقان. آن هم وقتی که عقل خیلی محکم باشد و وهم در آن نباشد. آن وقت این تعقل با استحکامی همراه است و آن کسی هم که در بنیادی‌ترین مسائل هستی می‌اندیشد، این تعقل را در عمل و زندگی‌اش پیاده می‌کند. حکیم کسی است که تعقل در زندگی‌اش پیاده می‌شود. ممکن است انسان به چیزی فکر کند، ولی آن را در زندگی‌اش پیاده نکند. حکیم کسی است که فکر بنیادی در شیوه زندگی‌اش پیاده می‌شود و به آن تعقل بنیادی‌اش عمل می‌کند. به همین جهت گفته‌اند: حکمت اتقان صنع است. اتقان صنع، یعنی آنچه انجام می‌دهد، محکم، معقول و مستدل است و نقص ندارد و خلل ناپذیر است و مهم‌ترین پشتوانه‌اش، برهان و تعقل است. خداوند حکیم است، یعنی صنع او محکم است.

چرا خداوند حکیم است؟ چون فعل و آفرینش خداوند محکم، متقن و خلل ناپذیر است و در آن نقصی وجود ندارد. خداوند بهترین چیز ممکنه را آفریده و از این بهتر نمی‌شده است که باشد، به همین دلیل، خداوند حکیم است و حکمتش براساس علم حق تعالی است. حکمت حق تعالی، براساس علم حق تعالی است. چون خداوند از روی علم و حکمت انجام می‌دهد، عمل او محکم است. بنابراین، انسان

حکیم کسی است که ضمن تعقل در مسائل، به بنیادی‌ترین مسائل هستی می‌اندیشد و از استحکام الهی برخوردار است، یعنی ارتباطی با حق نیز دارد. درواقع، حکیم متعلقی است که با حق تعالی ارتباط دارد و زندگی‌اش هم زندگی حکیمانه و عاقلانه است. این تفاوتی است که میان دو واژه فلسفه و حکمت وجود دارد. گاهی این واژه‌ها، به جای هم به کار می‌روند. گاهی به فیلسوف، حکیم می‌گویند و بالعکس. در هر صورت، سهروردی هم حکیم است هم فیلسوف، منتها فیلسوف اشراقی است. □ سهروردی تعبیری دارد: ممکن است فیلسوفی بگوید که چرا انشاقی از حکمت مشایی ایجاد کردم. جواب این است: فیلسوف مشایی شیئی را ادراک می‌کند، اما حکمت احاطه به حقیقه‌الشیء است. حکیم به حقیقت شیء احاطه پیدا می‌کند. آیا سهروردی فضا را خیلی عمیق ندیده است؟

بله، فیلسوفان هم ادعا دارند که حقایق اشیا را درک می‌کنند. مثل درک سطحی و درک زندگی معمولی معاش. آناکسیمنس، هراکلیتوس، و پارمنیدس از حکمای پیش از سقراط هستند. آن‌ها مدعی درک حقایق بودند. فلسفه درک حقیقت است، اما حکمت درک حقیقتی است که معنویت الهی در آن باشد. درواقع درک حقیقت، توأم با نوعی الهیت، نورانیت و حقانیت است. بعضی‌ها زادگاه فلسفه را یونان می‌دانند که من با این نظر مخالفم. همه اروپایی‌ها وقتی که تاریخ فلسفه را می‌نویسند، زادگاه فلسفه را یونان می‌دانند. متأسفانه در ایران هم کسانی طرف‌دار این تفکر هستند و می‌گویند: اصلاً زادگاه فلسفه یونان بوده و جای دیگر نبوده است. حتی آن‌ها عرفان را هم جزء شئون فلسفه می‌دانند. غربی‌های دوهزاروپانصد سال پیش و غربی‌های امروز اروپا و امریکا هم این نظر را دارند. خود یونانیان هم همین باور را دارند. آن‌ها بر این باورند که زادگاه فلسفه، آتن بوده است (آتن همان پایتخت یونان

فعلی). این یونی‌ها که حالا به آن‌ها یونانی می‌گویند، مابین ترکیه و آتن بوده‌اند و مردم دیگر را بربر می‌دانستند. کتابی به نام یونانی‌ها و بربرها نوشته شده است. یونانی‌ها خودشان را فیلسوف و حکیم و دیگر مردم را بربر می‌دانستند. بربر، یعنی زبان نفهم. زبان نفهم یعنی کسی که چیزی نمی‌فهمد نه اینکه لفظ و لغت ندارد. بربر نوعی توحش است. این فکر آن‌ها بوده است.

ما می‌گوییم که بی‌تردید یونان جایگاه فلسفه بوده، اما در مقابل یونان، ایران هم مهد حکمت بوده است. حکمایی در ایران می‌زیسته‌اند و به‌طور اتفاقی همواره روابطی میان ایران و یونان بوده که حالا بعضی از آثارشان در جنگ‌ها از بین رفته است. اسکندر یونانی شاگرد ارسطو بود. وقتی اسکندر به ایران حمله کرد، آن فجایع را به بار آورد (که ما هنوز به اشتباه اسکندر را ذوالقرنین می‌خوانیم، درحالی‌که در آثار ایرانی گنجستک یعنی ملعون، یعنی اسکندر ملعون) و آثار تاریخی ایران را خراب کرد و به آتش کشید و دست به ویرانگری‌های دیگری نیز زد. پس بسیاری از آثار ایرانی از بین رفته است. ما هم مدعی هستیم که در ایران حکمت بوده و این حکمت بالاتر از آن چیزی بوده که در یونان وجود داشته است. فیلسوفان یونانی پیش از سقراط، اغلب مشرک و فیلسوفان طبیعت بودند؛ به فوسیس قائل بودند. فوسیس یعنی آن چیزی که حالا به آن فیزیک می‌گوییم. فوسیس، یعنی جهان را در طبیعت می‌دیدند و قائل به آلهه بودند. اگر شما تراژدی‌های یونان را بخوانید، هومر یا آثار سوفوکل، که این‌ها داستان‌نویس، تراژدی‌نویس، کمدی‌نویس یا مورخ بودند و متفکر و فیلسوفان دیگر به شرک نزدیک بودند یا مشرک رسمی بودند. خوشبختانه حکمایی که در ایران بودند، اغلب موحد بودند. سه جنگ میان ایران و یونان بوده که هر جنگی هم فجایعی داشته است،

ولی عجیب این است که ضمن این سه جنگ، ایرانی‌ها و یونانی‌ها روابطی دوستانه با هم داشتند. هم یونانی‌ها به ایران می‌آمدند هم ایرانی‌ها به یونان می‌رفتند، و با هم روابط فرهنگی داشتند. در آن روزگار، ایران و یونان تنها دو کشوری بودند که از نظر فرهنگی خیلی بالا بودند. شاید در دنیای آن روزگار، غیر از ایران و یونان فلسفه و تفکر عمیق وجود نداشته است. البته، کمابیش در چین و مصر هم چیزهایی بوده، ولی نه به اندازه ایران و یونان. در هر صورت، فلسفه در آنجا و حکمت در ایران بوده است، ولی آثار ما به دلیل حملاتی مثل حمله اسکندر و مغول از بین رفته است.

حکمت ایران، حکمت توحیدی بوده، یعنی شرک نبوده است و سهروردی ادعا دارد که من احیاکننده این حکمت ایرانی هستم. سهروردی خودش را یونانی نمی‌داند و در مقابل یونان موضع می‌گیرد. به همین جهت، حکمت مشایی را حکمت یونانی می‌داند. او می‌گوید: این میراثی است که از یونان منتقل شده، ترجمه شده و به ایران و جهان اسلام وارد شده است. سهروردی برای ابن سینا خیلی احترام قائل بوده است و ابن سینا را اشرافی می‌داند. ابن سینا در اول منطق‌المشرقیین فرموده است: من این حکمت شفا و اشارات و نجاتی که نوشتم، حکمت رسمی بوده و نخواستم شق عصا کنم؛ ولی ما به نوع دیگری از حکمت دست یافتیم که غیر از این‌هاست. ابن سینا گفته که حکمت ایرانی است و سهروردی هم متوجه این حرف‌ها بوده است.

آن حکمتی که در کتاب شفا آمده، جنبه یونانی دارد. حتی ملاصدرا هم به جنبه یونانی حکمت می‌رسد. سهروردی می‌گوید که ما به نوع دیگری از حکمت دست یافتیم که همان حکمت اشرافی است و این حکمت ایرانی است و با اسلام سازگاری بیشتری دارد. سهروردی

ضمن اینکه ایرانی است و از حکمت ایران باستان در مقابل یونان دفاع می‌کند، یکی از معتقدترین و مسلمان‌ترین حکمای تاریخ اسلام است. همه حکمای اسلامی متعبد بودند، ابن‌سینا هفت سفر پیاده به مکه رفته، متعبد و شیعه خالص بوده است. به نظر من، هیچ حکیمی به اندازه سهروردی مسلمان و متعبد نبوده است. احاطه او به قرآن کریم بی‌نظیر بوده و سعی می‌کرده است که این حکمت توحیدی ایران باستان را توصیه و در پرتوانوار مقدس قرآن تفسیر کند.

□ امام صادق (ع) می‌فرماید: «أَلْحِكْمَةُ نَوْرٌ فِي قُلُوبِ مُظْهَرِهِ»، یعنی حکمت نوری است در قلب‌های پاک. سهروردی حکمت را یک خمیره ازلی می‌داند که هیچ‌وقت از عالم هستی منقطع نمی‌شود، یعنی هیچ مکتب فلسفی و نحله مذهبی نمی‌تواند ادعا کند که فقط حکمت مال من است. سهروردی در پرتو تعالیم قرآن حکمت را ازلی می‌داند، اگرچه در یونان قدیم یا ایران باستان باشد، یا آنچه عرفا از حکمت ذوقی می‌گویند، تماماً رنگ ازلی دارد. درفضای تاریخی آن را بیشتر توضیح دهید.

سهروردی حکمت را خمیره ازلی می‌داند. به تعبیر صحیح‌تر، او قائل به خرد جاودان است. این درست ضد آن چیزی است که دنیای مدرن امروز می‌گوید. دنیای امروز همه چیز را در تحول می‌بیند و اصلاً به گذشته توجهی ندارد و همیشه به آینده نظر دارد. مدرنیته می‌گوید: فردا همیشه بهتر از امروز است. این شعار مدرنیته است. سهروردی که به خرد جاودان قائل است، چنین باوری ندارد که فردا همیشه لزوماً ممکن است بهتر از امروز باشد. البته، فرداهای بهتر از امروز داریم، اگر فردا را طولی و اخروی بدانیم. فردای طول زمان لزوماً بهتر نیست. به همین دلیل، ایشان طرف‌دار خرد جاودان است. خرد جاودان، یعنی این عالم براساس خرد به وجود آمده است و خرد من لازم نیست. اینکه عالم،